

سیاست و حکمت متعالیه

□ استاد سید محمد خامنه‌ای

ابتدا روز اول خرداد، روز ملاصدرا و در واقع روز حکمت متعالیه را به همه شما فضلا و علما و همه حکمتجویان تبریک می‌گویم و امیدوارم که این علاقه و جویایی و گرایش که در نظام مقدس ما به حکمت وجود دارد، به برکات حکمت و برکات الهی که حکیم مطلق است این مملکت را به سامان و سامان بیشتر برساند - ان شاء الله. همچنین تشکر می‌کنم از همه مهمانان عزیز، فلاسفه و اساتید، محققان و حکمتجویان، که تشریف آورده‌اید به این مجلس و به جایی که متعلق به خود شماست و برای هماهنگی در طی راهی که متعلق به همه ماست. باصطلاح شما فلاسفه و منطقیون، حکیم معمولاً به هر بحثی که می‌پردازد حداقل از سه زاویه مهم به آن نگاه می‌کند که منطقیون به آنها مطلب «ما»، مطلب «هل» و مطلب «لم» می‌گویند. مطلب ما یعنی اینکه از چیستی آن سؤال شود. موضوعی که برای بحث در نظر گرفته‌ام، چیست، و راجع به چه چیز باید تحقیق و جستجو کنیم؟ مطلب هل یعنی اینکه آن موضوع چگونه است: آیا هست یا نیست؟ در اینجا از وجود و از اوصاف آن بحث می‌شود. در سؤال سوم یعنی مطلب لم از چرایی قضیه یعنی از علت و مقدمات آن سؤال می‌شود. بحث در اینجا فلسفی می‌شود زیرا کار فلسفه بحث و پرداختن به لمیت و علتهاست (البته اگر معتقد به علت باشند).

در بخش اول ابتدا کلمه سیاست را بررسی می‌کنیم. ما در فلسفه مشکلاتی داریم. یکی از این مشکلات در فهم الفاظ است. شرط اول گفتگو و یا درک درست اینستکه ما

چکیده

موضوع این همایش همانطور که اعلام شده سیاست مدن، یا تعبیر روز همان سیاست، در حکمت متعالیه یعنی در نظر ملاصدراست. من در اینجا در مقام بحث از سیاست در فلسفه ملاصدرا نیستم و این کار را این علما و فضلا در این همایش انجام خواهند داد و امیدواریم که بعدها هم بصورت‌های دیگری این تحقیقات ادامه پیدا کند. سخن من در اینجا در واقع فتح بابی است برای این بحث، چیزی است که ما و همه کسانی را که به فلسفه مشغولند و ادار می‌سازد که در این باره بحث بکنند و به تحقیق پردازند. می‌دانیم که در طی قرونها عمر فلسفه، این مباحث وجود داشته و حتی اگر به عمق تاریخ فلسفه توجه کنیم می‌بینیم که به آنها عمل می‌شده و میداندار عرصه اجتماعات هم بوده‌اند. این مباحث بعدها بدلالی در یونان و بعد از یونان بصورت بحثهای دانشگاهی (آکادمیک) و علمی دنبال شده است.

کلیدواژگان

حکمت متعالیه؛	حکمت عملی؛
سیاست مدن؛	سیاست؛
نظام اتم.	صدرالمتألهین؛

*** شرط اول گفتگو و یا درک درست سیاست مدن اینستکه ما بدانیم پشت لفظ سیاست چه معنایی نهفته است. یکی از مغالطات و یا انواع اشتباهاتی که در گفتگوها و بقول غریبها دیالوگها صورت می‌گیرد اینستکه دو نفر یک کلمه را بدو معنا بکار می‌برند.**

می‌توانید عامه مردم را به خیر و بهترینها راهنمایی کنید. کلمه سیاست بعد تبدیل می‌شود به فعل حکومت و آنچه حاکم انجام می‌دهد و فرق نمی‌کند خیر یا شر باشد بهرحال اسمش سیاست است. بعد در فرهنگ یونانزده و رومی زده اروپا و مثلاً در نظر ماکیاولی سیاست می‌شود رسیدن به هدفی خوب یا بد بهر صورتی ولو نامشروع. ماکیاولی نظرش را در کتابی آورده که به فارسی ترجمه شده و نامش شهریار است. در این کتاب پسند و اراده حاکم یا شهریار همان سیاست است. بنابراین سیاست تبدیل می‌شود به آنچه که پسند یا ناپسندی که در جامعه‌ای اجرا می‌شود. البته تغییرات معنایی حتی به جایی می‌رسد که می‌بینید در عرفها شلاق زدن را هم سیاست می‌نامند. اجرای بخشی از احکام هم سیاست می‌شود.

ما نظیر این حرکت معنا را در غرب هم می‌توانیم پیدا کنیم. مثلاً من در نوشته یکی از غریبها که تحقیقی کرده بود دیدم که نوشته است کلمه استیت (state) که ما امروز آن را بمعنای حکومت و حتی محل حکومت بکار می‌بریم و در زبان فرانسه آن را (اتا) می‌گویند و نیز اشتقاقاتش در زبانهای غربی، این کلمه در اصل یونانی و رومی خودش، استاتو یا استاتوس بوده است که بمعنای وضع و وضعیت جامعه است. وضع جامعه همان چیزی است که سیاست روی آن می‌آید و تغییر پیدا می‌کند. امروزه کلمه انگلیسی استیتس (status) بهمان معنا بکار می‌رود ولی بعد این کلمه بمعنای وضع حاکم، می‌شود تا بجایی که حتی به مکان هم اطلاق می‌شود مثلاً بمعنای استان هم به کار می‌رود. متناظر با تغییراتی که بحسب روند نزولی فرهنگ و فرهنگ حکومت از دیدگاه فلسفه و حتی ادیان رخ می‌دهد، لفظ هم معنای خودش را از دست می‌دهد و هم به یک مکان یا چیزی شبیه به آن تبدیل می‌شود. بطور کلی با توجه به ریشه لغوی و نگاه فلاسفه، سیاست باین معنا نیست که عده‌ای در یک صندلی تکی استبداد یا در مجموعه حزب و یا گروههای شبیه به آن، سرنوشت مردم را بدست بگیرند و بدان صورتی که مصلحت شخصی خود می‌دانند بر ایشان حکومت کنند. سیاست در تعبیر فارابی و حکمای ما سیاست مدن است. مدینه در تعبیر ایشان نه بمعنای مکان بلکه بمعنای جامعه است و کلمه

بدانیم پشت لفظ سیاست چه معنایی نهفته است. یکی از مغالطات و یا انواع اشتباهاتی که در گفتگوها و بقول غریبها دیالوگها صورت می‌گیرد اینستکه دو نفر یک کلمه را بدو معنا بکار برند، مثل همین گرفتاری که امروز ما با فلسفه غرب داریم. وقتی ما می‌گوییم وجود، آنها چیز دیگری می‌فهمند و وقتی آنها می‌گویند وجود، ما چیز دیگری می‌فهمیم. ما از انسان چیزی می‌فهمیم و غرب چیزی؛ از حقوق چیزی می‌فهمیم و آنها چیز دیگری. اساساً کلمه سیاست ما را به چه چیزی راهنمایی می‌کند؟ کلمه سیاست در عربی بمعنای تدبیر و اجرای خیر در جامعه است، یعنی جریان یا روند نیکخواهانه و مصلحتجویانه‌ای برای یک امر. شما وقتی می‌خواهید سیاستی برای ماشین خود داشته باشید معنی اش اینستکه آن را چگونه راه بیندازید که راحت و خوب کار کند و طبعاً خوب هم فایده برساند.

یک کلمه در طی تاریخ مثل بسیاری از لغات و کلمات و اصطلاحات، حرکت می‌کند و جابجایی معنایی پیدا می‌کند و معنایش عوض می‌شود. سیاست از «خیرخواهی برای جامعه» و مدیریت خوب جامعه آغاز و بعد بصورت «مدیر جامعه» در می‌آید و سیاست بمعنی حکومت می‌شود. ما در آن معنای اول در زیارتها و دعاهایی که می‌خوانیم درباره ائمه می‌گوییم: «واتم ساسة العباد». شما سیاستمداران و سیاستگذاران بندگان خدا هستید. معنی اش این نیست که شما حکومت می‌کنید و مسندی ظاهری دارید؛ منظور این است که شما باید که

پولیس (polis) بمعنای شهر که در گذشته به کار می‌رفته و امروز نیز بکار می‌رود ریشه یونانی‌ش بمعنای مردم آن شهر بوده است؛ البته بعدها این تغییر کرده است.

سیاست بمعنای برنامه‌ریزی، تفکر و طراحی یک زندگی خوب برای بشر است. این سیاست شامل دو بخش می‌شود: یک بخش، بخش دنیوی است و شامل انسان مرکزی است که امروز در غرب وجود دارد و در بهترین معنای خودش عبارت است از زندگی بهتر مردم که بتعبیر معروف یک تعبیر سکولاری از سیاست است.

بخش دوم بینش و دیدگاه ادیان واقعی و مهمتر از همه اسلام است که از نظر ایشان سیاست عبارت است از راهبرد بشر از زمان تولد و پیش از تولد تا آخر عالم دنیا و آخرت، یعنی رساندن او به سعادت. البته درباره سعادت بحثهایی هست که فرصت نیست به آنها پردازیم. همین قدر اشاره می‌کنیم که معنای آن در ادیان و یا حتی بعد در حکمت متعالیه متفاوت با معنای آن در حکمای ما مثل فارابی است که از دیدگاه خشک فلسفه مشایی به آن نگاه می‌کردند.

مطلب دوم که مطلب هئیت یا آبیایی باشد ما از آن می‌گذریم برای اینکه این را باید در فلسفه ملاصدرا سؤال کنیم که آیا در نظر ملاصدرا، در فلسفه او، جایی برای سیاست، امور اجتماعی و نیز حکمت عملی در خارج، باز شده یا نه؟ آیا اینها در فلسفه او جایگاهی دارند یا نه؟ البته جواب مثبت است.

متأسفانه بعضی از روی ناآگاهی و در حالیکه از دور دستی بر آتش دارند و یا حتی دستی بر آن ندارند و صرفاً اسمی شنیده‌اند ادعا می‌کنند که ملاصدرا چون کتابی بنام سیاست ندارد بنابراین به سیاست نپرداخته است. در حالیکه بحث سیاست در بیشتر کتابهای این حکیم وجود دارد و در همین جلسه و در همین همایش ان شاء الله به بخش مهمی از این مباحث خواهیم رسید، که فضلا و علمای ما به آن خواهند پرداخت.

مطلب مهم دیگری که سعی می‌کنم مقدمه‌ای برای آن بیان کنم بحث در این است که سیاست چگونه و چرا؟ چرا ما کاری می‌کنیم که ممکن است برای ما هم فکر و هم کوشش و هم پیامدهایی داشته باشد؟ سیاست یعنی چه؟

آیا نمی‌شود در جامعه‌ای سیاست نباشد یا حکیمی از آن بحث نکند و به آن پردازد؟ جواب منفی است. در مکاتب مختلف بینشهای مختلفی وجود دارد. حکما با یک دید باز باین صورت استدلال می‌کردند که بشر بالذات به شهرنشینی، تمدن و اجتماع علاقه دارد و باصطلاح مدنی بالطبع است؛ بنابراین جامعه تشکیل خواهد شد و بشر کم یا بیش دور هم اجتماع خواهند کرد. گاهی اضافه می‌شود که چون نیازهای جامعه تخصصی می‌شود و هر کسی نمی‌تواند همه کارها را بکند و مسئله تقسیم کار مطرح می‌شود پس بدنیاال آن نیاز افراد به هم بیشتر می‌شود و چون نیاز بیشتر می‌شود بنابراین روابطی برقرار می‌شود که این روابط می‌تواند بدو صورت باشد و گرچه باید بصورت عادلانه، صلح آمیز و بقول معروف مسالمت‌آمیز باشد ولی چون اینگونه نیست و زورمندان از زور استفاده می‌کنند و ظلم و جور و سلطه ظالمانه را بر یکدیگر تحمیل می‌کنند، پس نیاز هست به نظمی که بتواند امکان زندگی آرام را برای افراد این جامعه فراهم بکند. این نظم همان سیاست است.

* متأسفانه بعضی از روی

ناآگاهی و در حالیکه از

دور دستی بر آتش دارند

و یا حتی دستی بر آن

ندارند ادعا می‌کنند که

ملاصدرا چون کتابی بنام

سیاست ندارد به سیاست

نپرداخته است.

فلاسفه ما گاهی از این تعبیر فراتر می‌رفتند و نتیجه می‌گرفتند که احتیاج به نبی و پیغمبر هم هست. البته این حقیقت دارد و هر بحثی بدون آن ناقص است. ما در غرب می‌بینیم که در قرون تجدد در اروپا ناگهان (در دوران رنسانس و پس از آن پیش از انقلاب فرانسه) بحثهای تازه‌ای مطرح می‌شود که در کلیساها وجود نداشت و کسانی سر برمی‌دارند و بحثهایی می‌کنند؛ مثلاً فی الجمله

ولتر فقط انتقاد می‌کند ولی ژان ژاک روسو قرارداد اجتماعی را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید که در هر اجتماعی وقتی به افراد آن اجتماع فشار وارد شد و در تنگنا قرار گرفتند دور هم جمع می‌شوند و می‌گویند که بیایید با هم سازش کنیم. حتی معروف است که گنگسترهای آمریکایی هم گاهی باهم قرار می‌گذارند که در فلان محل همدیگر را نکشند تا بالاخره بتوانند یک جایی برای راحتی داشته باشند.

باشد حسن است و ضرورت دارد. در واقع بحثی که ما در بنیاد می‌کنیم بحث از ضرورت سیاست است: آیا ضرورت دارد یا نه؟ آیا فایده دارد یا نه؟ بنظر اشاعره حکومت اگر مطلوب خداست پس ضروری است و حسن است هم فایده است هم ضرورت و معتزله نظر دیگری داشتند. آنها براساس عقلانیت معتقد بودند در جامعه‌ای که در آن بشر تحت تأثیر غرایز خودش به تعدی و تجاوز و دست‌درازی می‌پردازد لازم است که نبی و قانون و کتابی باشد.

ملاصدرا مقدمه فلاسفه مشایی را می‌پذیرد برای اینکه انسان مدنی بالطبع است و طبعاً در اجتماع زندگی می‌کند و همچنین در هر اجتماعی، نابسامانی و ظلم بطور طبیعی وجود دارد. از اینجاست که ما به یک سیاست و برنامه‌ای و یک مجری برای آن برنامه احتیاج داریم. این سیاست چیزی جز قانون زاینده حکمت الهی نمی‌تواند باشد.

البته ایشان از قاعده لطف، استفاده نکرده است ولی می‌دانیم که اینجا هم قاعده لطف جاری است. خداوند پدیده نبوت را ایجاد می‌کند. در این نبوت، کتاب و برنامه زندگی می‌آید. اینکه چگونه باید جمع مردم را خوشبخت کرد در آن هست و نهایتاً، بتعبیر قدما رئیس اول مدینه یا حاکم و سائس این سیاست، کسی جز نبی نمی‌تواند باشد برای اینکه حکما هم می‌گفتند ملاصدرا هم معتقد است که حاکم باید افضل مردم باشد.

یک حرف خوبی در میان حرفهای مختلفی که راسل دارد این است که در تاریخ فلسفه‌اش از نظریه سقراط یاد می‌کند که می‌گفت شما براساس آریستوکراسی دور هم جمع می‌شوید هر کسی را که بهتر سخترانی می‌کند انتخاب می‌کنید هر کسی را که زیباتر یا ورزشکارتر و معروفتر باشد انتخاب می‌کنید معیارتان مثل بعضی از جامعه‌ها - نمی‌گویم کجا - چهره، شهرت و ورزش و فیلم و بازی و مانند اینهاست؛ اینها مسخره است شما باید دنبال کسی بگردید که تواناتر باشد این توانایی هم در فکر و هم در تدبیر است. راسل سپس می‌گوید که اگر در انتخاباتی که در کشورهای ما انجام می‌شود غیر از این باشد شبیه این است که ما برای یک تیم فوتبال قرعه کشی

*** نظام احسن بآفرینش
منحصر نمی‌شود. مرحله
دیگری هست و آن نظام
احسن الهی شامل نحوه
زندگی این بشر است.**

پس طبیعت بشر با این سازگاری موافقت دارد. بحث جامعه مدنی از همینجا درآمد. البته ریشه‌اش، سکولاریزم است که بر اساس انسان‌محوری است. ولی بهر حال بحث از اینجا سر درمی‌آورد که در یک جامعه باید مدنیت را پایه‌گذاری کرد و مدنیت جز با قرارداد اجتماعی نمی‌شود. البته این مطالب چندان تازه نیست. شما اگر انتقال فلسفه و فرهنگ اسلامی را در دوران جنگهای معروف صلیبی از هزار سال پیش تا چهارصد سال پیش دیده باشید و بخصوص فتح اسپانیا بدست مسیحیان را که صدها و بلکه هزاران کتاب از عربی ترجمه شد دیده باشید براحتی می‌فهمید که این حرفها، حرفهای کهنه‌ای است، همان حرفهایی است که از اسلام گرفته شده و بهر حال این بحثها را آنجا هم کرده‌اند. اگر در آثار حکما و اندیشمندان غربی نظیر هابز و جان لاک که کتاب نوشته‌اند و حرف زده‌اند، دقت کنید می‌بینید که متأسفانه باز آن خاصیت یونانی رومی در آنها هست. روش متکلمین چیز دیگری بود.

اشاعره که می‌گفتند خداوند هر آنچه را که خواسته

کنیم بین افراد ببینم که مردم چه می‌گویند و حال اینکه اینجوری نیست. ما براساس مهارت و برتری افراد را انتخاب می‌کنیم.

نهایتاً بنظر ملاصدرا سیاست جسم است و روح آن شریعت است و اگر در این جسم شریعت نباشد و سیاست ما عین دیانت ما نباشد آن سیاست یک پوست خالی است که هر کسی می‌تواند درون آن برود و بعد منافع خود را دنبال کند. اما وقتی که روح آن شریعت باشد تضمینی برای سعادت بشر و سلامت آن در سیاست است. همچنان که خود شریعت هم نسبت به نبوت جسم است و نبی روح شریعت است. اگر شریعت را رها کنیم و بخواهیم به اختیار مردم بگذاریم و نبی بر سر آن شریعت نباشد نمی‌شود.

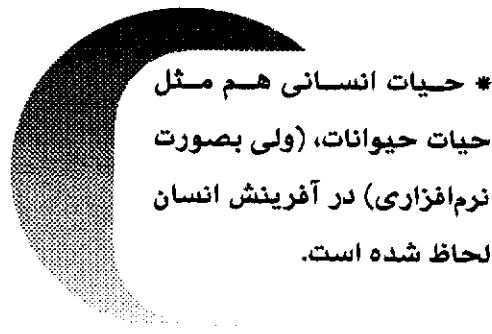
در پایان می‌خواهم نکته‌ای را اضافه کنم که شاید بینش جدیدی باشد شاید هم نباشد چون من خود در لابلای مباحثی که در این زمینه بین حکمای ما هست این نکته را نیافتم البته از فحوای کلام ایشان می‌توان استنباط کرد ولی صراحت ندارد. و آن اینست که ما وقتی خداوند را وجود مطلق و خیر مطلق می‌دانیم، همچنان که از وجود غیر از وجود زاییده نمی‌شود از خیر مطلق هم جز خیر زاییده نمی‌شود. از اینجا نتیجه می‌گیرند نظامی که خداوند ایجاد می‌کند نظام احسن است یعنی دیگر بهتر از آن ممکن نیست. این را همه گفته‌اند. اما عقیده من اینست که بیابید این نظام احسن را به آفرینش منحصر نکنیم.

مرحله دیگری هست و آن اینکه نظام احسن الهی شامل نحوه زندگی این بشر هم می‌شود.

در روز ازل این برنامه ریخته شده که در جوامع بشری و مثلاً امروز در این مملکت چه قانون و چه کدام قانونگذار و چه مدیری بر سر کار باشد و این جهان را چه کسی و چگونه اداره کند.

تازه این مرحله دوم نظام احسن است. پایه سوم نظام احسن، عالم آخرت است که می‌دانید آنجا دیگر از تشریح خبری نیست. توضیح نظریه اینکه خداوند در آن نظام احسن، بجز بشر، برای همه موجودات یک قانون قطعی و نظام احسن گذاشته است. در همین دنیا همه موجودات،

علاوه بر نظام احسن در اصل آفرینش آنها روند زندگیشان هم براساس نظام احسن است. بتعبیری دیگر، بقول آشنایان یا رایانه، در سخت‌افزار (hard) موجودات، نحوه زندگی آنها نیز گذاشته شده که ما به آن غریزه می‌گوییم. یک حیوان نمی‌تواند جز همان کاری که در غریزه او هست بکند.



*** حیات انسانی هم مثل
حیات حیوانات، (ولی بصورت
نرم‌افزاری) در آفرینش انسان
لحاظ شده است.**

ولی انسان آزاد است حق‌گزینش دارد از این قاعده بیرون آمده است. بهمین دلیل است که در حکمت عملی و در شکل سیاست او بحث می‌شود. ما باید حیات انسانی را هم (مثل همان حیات حیوانات، ولی بصورت نرم‌افزاری)، در نظر بگیریم. نمی‌شود، خداوند برای روند حیات موفق همه موجودات قاعده و نظام احسن گذاشته باشد ولی برای انسان مختار نگذاشته باشد. خداوند حتماً این را در چارچوب آن نظام احسن و اتم گذاشته است و ما کل بشریت باید بدنیاال تمامیت این نظام باشیم یعنی اتم بودن این نظام و پیدا کردن راه تمامیت آن بشر مکلف است (بحکم فطرت و بحکم شریعت) که روند حکمت الهی و نظام احسن او را طی کند. چگونه؟ با نظام احسن که بصورت تشریح (یعنی اختیاری نه غریزی) برای بشر گذاشته و فرموده «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم».

خداوند تبارک و تعالی به این ملت رشید که قدرت‌گزینش و شعور انتخاب خودش را هر چندگاه نشان می‌دهد این توفیق را بدهد که بتواند هم راه را پیدا بکند و هم به جهان و جهانیان راه درست زندگی را نشان بدهد و به امید آن روزی که بتوان نظام احسن را در سایه احکام اسلامی و نظام محمدی برگزار کرد.

* * *